

## دهخدا؛ مرغ سحر در شب تار

دکتر باقر صدری نیا



را نخستین شعر نو فارسی دانست<sup>(۲)</sup>. دهخدا در عصر ما سرآمد بزرگانی بود که ریشه در فرهنگ و تاریخ این کهن سرزمین داشت و کار آمدترین حلقه واسطی بود که امروز ما را با دیروز پیوند می‌داد و با اتصال فرهنگ عصر به فرهنگ دیر پای گذشته بدان غنا و زرفا می‌داد، و از آن تکیه‌گاهی می‌ساخت تا بتوان در پناه آن در کارزار چالش‌های عصر استوار ایستاد و از هویت خویش دفاع کرد. بی‌گمان این سخن درست است که «اگر دهخدا تنها چرند و پرند را نوشته بود برای همیشه نامش در تاریخ ادب فارسی به عنوان پایه‌گذار طنز سیاسی جاودانه می‌شد»<sup>(۳)</sup> چنان که اگر تنها به امر تدوین لغت نیز می‌پرداخت باز همچنان نام جاودانه‌ای می‌یافت، حتی اگر فقط همین مقدار شعر که اکنون از سروده‌های

نام دهخدا در تاریخ معاصر ایران چنان به فرهنگ و ادب در آمیخته است که ابعاد دیگر شخصیت وی حتی شاعری او در محاق مانده است. او در چند شاخه از ادب معاصر ما آغازگر، پیشرو و راهنما بوده است. تنها عرصه لغت و فرهنگ نیست که پیوسته نام دهخدا را نداعی می‌کند. بلکه طنز نیز در مفهوم جدی آن با چرند و پرندهای او آغاز می‌شود، همچنان که سرچشمه داستان‌نویسی جدید را نیز در همان مقالات طنزآمیز او باید جست. در قلمرو شعر هم با وجود داوری بسیار فروتنانه خود<sup>(۱)</sup>، در شمار راهگشایان بوده است. چنانکه نخستین بار در سال‌های پس از مشروطیت، این او بود که با بهره‌گیری استادانه از نمادها و سمبل‌های اجتماعی و با نگاهی تازه و بدیع شعری پرداخت که به یک اعتبار می‌توان آن

او در دست است از وی باقی مانده بود، تاریخ ادب ما به دشواری می توانست نام وی را به فراموشی بسپارد. با این حال آنچه دهخدا را به شخصیت ماندگار تاریخ و فرهنگ ما بدل کرد درک عمیق روح زمان، نیازها و ضرورت های عصر، استقلال شخصیت، روح بلند انسانی، مردم دوستی و تلاش در جهت غنای فرهنگ و بهروزی مردم ایران بود. از همین رو بود که علی رغم تنوع حوزه کار او رشته ای از حقیقت پژوهی و انسان دوستی، همه این حوزه های متنوع را به یکدیگر پیوند می داد. او تنها پژوهشگر لغت و متون کهن نبود که در سنگر کتاب ها از تب و تاب و حادثه های زمانش فارغ و ایمن بماند. اگر چنین می بود گرچه شاید نام خود را به عنوان محقق عالی مقام تثبیت می کرد، اما بی تردید دیگر آن دهخدای بزرگ با خصائص انسانی و در آرزوی پی ریزی نظم و نظامی عادلانه، پیشرو و مترقی، و خواهان سعادت ملت و سربلندی کشور نبود. تولد دهخدا را در حدود سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر با ۱۲۵۷ شمسی نوشته اند. او در محله سنگلج تهران چشم به جهان گشود. پدرش که از ملاکان متوسط قزوین بود، پیش از تولد وی دو دهی را که در قزوین داشت فروخته بود و به قصد اقامت به تهران آمده بود.

دهخدا نه ساله بود که پدرش درگذشت، و اندکی پس از آن میراث باقی مانده از وی نیز توسط بستگان وصی پدرش تصرف شد، و از کودکی طعم نداری را چشید. خانه آنها در همسایگی منزل شیخ هادی نجم آبادی مجتهد روشن بین عصر و از دوستان و هم فکران سید جمال الدین اسدآبادی قرار داشت و این همجواری برای دهخدای نوجوان که ارادت پدر را به این همسایه عالیقدر به ارث برده بود، موهبتی محسوب می شد و در شکل گیری اندیشه وی نیز تأثیر عظیم و ماندگاری داشت. چنان که خود وی می نویسد از همان دوران کودکی و نوجوانی در محضر وی حضور

می یافت و با اینکه سس مقتضی نبود افکار بدیع و بکر او به قدر استعداد خویش بهره می گرفت<sup>(۴)</sup>.

دهخدا از کودکی به تحصیل پرداخته است و حدود ده سال هر روز از صبح تا شام نزد شیخ غلامحسین بروجرودی که از دانشوران آن روزگار بود با شیخ هادی نجم آبادی نیز قرابتی داشت، درس قدیم را از صرف تا اصول فقه و کلام و حکمت آموخته است. دهخدا سال ها بعد ضمن یادداشتی در شرح حال دوره کودکی و جوانی خویش درباره کسانی که سازندگان شخصیت او بودند چنین اظهار نظر کرده است:

«خلاصه این که مری قلب و فؤاد یعنی وجدانیات من آن مادری عدیل، و معلم دانش های رسمی من آن دانشمند متألّه و تقویت عقل من از مرحوم شیخ هادی طباب تراه بود، و کم و بیش هر چه دارم از این سه وجود استثنایی است. و برای کمتر کسی این سه نعمت یک جا جمع شده است»<sup>(۵)</sup>.

پس از تأسیس مدرسه سیاسی در سال ۱۳۱۷ ه. ق. دهخدا در این مدرسه به تحصیل پرداخت و در همان جا که زیر نظر وزارت خارجه اداره می شد زبان فرانسه و دیگر دانش های جدید را آموخت. پس از چهار سال از این مدرسه فارغ التحصیل و به عنوان عضو سفارت ایران در بالکان عازم اروپا شد و مدت دو سال در بخارست و وین زیست و معلومات خود را در زبان فرانسه تکمیل کرد و با اندیشه ها و نظام اجتماعی، سیاسی اروپا از نزدیک آشنا شد. در این دوره او «علاوه بر تعمق در احوال حکومت های غربی، از طریق مطالعه در آثار مونتسکیو نویسنده و محقق فرانسوی، با اساس حکومت عامه آشنایی یافت. کتاب روح القوانین و کتاب ملاحظات در باب علل عظمت و انحطاط رومیان را ظاهراً در همان سال ها مطالعه و ترجمه کرد»<sup>(۶)</sup>.

دهخدا از معدود ایرانیانی بود که از اقامت در غرب برای تکمیل آموخته های خود و شناخت واقع بینانه تمدن و فرهنگ آن سامان استفاده کرد و در عین وقوف

شورا بردند، و یکبار هم کسانی به قتل او برخاستند<sup>(۱۱)</sup>.

صوراسرافیل بی‌پروا بود، اصلاحات عمیق اجتماعی را علاوه بر اصلاحات سیاسی سرلوحه اهداف خود قرار داده بود و اندیشه‌های چپ روزگار را منعکس می‌کرد. شاید نخستین بار در همین روزنامه و در مقاله‌ای از دهخدا بود که ضرورت اصلاحات ارضی و العای نظام ارباب‌رعیتی مطرح گردید. مسئله‌ای که در آن روزگار نمی‌توانست شور و هیجان و در عین حال کینه و دشمنی علیه نویسنده آن برنیا نگیزد<sup>(۱۱)</sup>.

دهخدا با مقالات خود در همان سال نخست انتشار صور اسرافیل به عنوان نویسنده محبوب و با نفوذ شناخته شد. چنان که خود او نیز در مقاله‌ای علیه سیاست‌های سلطه‌جویانه روس چنین تعبیری از خویش آورده است.

دوره اول روزنامه صوراسرافیل پس از انتشار ۳۲ شماره در جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق. سه روز قبل از بمباران مجلس شورای ملی به پایان رسید<sup>(۱۲)</sup>.

سه روز پس از انتشار آخرین شماره صور اسرافیل، مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه به تسویب بسته شد و روز بعد میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین در باغشاه به قتل رسیدند. دهخدا در شبی که فردای آن مجلسی به تسویب بسته شد در منزل تقی زاده به سر برده بود. ظاهرآ به صلاح‌دید وی بود که به همراه گروهی ناگزیر خود را به سفارت انگلیس رساند و بیست و پنج روز در آنجا متحصن شد، و پس از آن از ایران تبعید گردید<sup>(۱۳)</sup>.

دهخدا پس از تبعید به فرانسه رفت و مدتی در پاریس مهمان محمد قزوینی شد که در آن هنگام مقیم آن شهر بود. سپس از آنجا به سویس رفت و سه شماره از صور اسرافیل را با همان سبک و سیاق در ایوردن سویس منتشر کرد. پس از آن به استانبول آمد و به کمک ایرانیان مقیم آن شهر روزنامه سرورش را راه انداخت و

بر جنبه‌های مثبت تمدن غرب، با چشم باز معایب و ضعف‌های آن را نیز به درستی تشخیص داد و هرگز چون بسیاری دیگر شیفته و سر سپرده تمدن مغرب زمین نشد.

او پس از دو سال به ایران بازگشت. ورود او به تهران با اوج‌گیری جنبش مشروطیت همزمان بود. چند ماه پس از بازگشت به سردبیری روزنامه صور اسرافیل که به وسیله میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم تبریزی دایر شده بود، انتخاب گردید، و بدین ترتیب نخستین دوره فعالیت‌های سیاسی و ادبی او آغاز شد.

صور اسرافیل از معروف‌ترین روزنامه‌های عصر مشروطیت بود که نه ماه پس از صدور فرمان مشروطیت به صورت هفتگی منتشر شد. شعار این روزنامه حریت، مساوات و اخوت بود، و خط‌مشی آن چنان که در سرمقاله نخستین شماره تأکید شده است: تکمیل معنی مشروطیت، حمایت از مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان، ضعفا، فقرا و مظلومین بود<sup>(۷)</sup>. صوراسرافیل در این هنگام به عنوان ارگان حزب اجتماعیون عامیون عمل می‌کرد و همان اهدافی را تعقیب می‌نمود که در مرامنامه این حزب قید شده بود<sup>(۸)</sup>. دهخدا و میرزا جهانگیرخان در این دوره عضو کمیته‌ای موسوم به کمیته انقلاب بودند. این کمیته یکی از شعب حزب اجتماعیون عامیون محسوب می‌شد<sup>(۹)</sup>.

علاوه بر مقالات چرند و پرند که به‌طور مرتب در صور اسرافیل به چاپ می‌رسید، غالب سرمقاله‌های روزنامه نیز به وسیله دهخدا نوشته می‌شد. مقالات دهخدا پخته، دلپذیر و بحث‌انگیز بود، و از تبحر و ژرف‌نگری و تسلط نویسنده بر اسلوب و موازین روزنامه‌نگاری حکایت داشت. به دلیل وسعت استقبال و حسن تأثیر نوشته‌های او بود که محمدعلی شاه با فرستادن پول در صدد تطمیع دهخدا برآمد، و یک بار نیز گروهی به تکفیر وی کمر بستند و شکایت به مجلس

چهارده شماره از آن را نشر داد. اینکه چرا پس از ورود به استانبول از انتشار صور اسرافیل صرف نظر کرده است به درستی روشن نیست. شاید حساسیت بیش از حد حکومت محمدعلی شاه نسبت به این روزنامه مانع از رسیدن آن به ایران می‌شد، و از آن‌رو دهخدا و یاران او صلاح دیدند با دایر کردن سروش بدون برانگیختن حساسیت حکومت وقت، مطالب خود را به ایرانیان برسانند.

پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان و سقوط حکومت محمدعلی شاه، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس برگزیده شد و با درخواست آزادیخواهان در یازدهم محرم ۱۳۲۸ به تهران بازگشت.

این دوره تبعید برای وی آموزنده بود. او در دو سالی که در کشورهای مختلف به سر برد، به علل و عواملی که می‌تواند موجب دوام و یا سقوط یک نظام مبتنی بر دموکراسی باشد، بسیار اندیشید و به این نتیجه رسید که بقای دموکراسی در گرو اعتدال، تحمل آرا و عقاید مخالف، استفاده از شیوه‌های دموکراتیک برای حل تضادهای درونی، و پرهیز از تندروی و افراط است. او بر اساس چنین دریافتی بود که در سرمقاله‌های سروش کوشید تا مجاهدان را از تفرقه و دسته‌بندی‌های غیر اصولی، توقعات حقیر و خودخواهانه باز دارد و نشان دهد که استقرار آزادی و عدالت در یک روند دراز مدت با از خودگذشتگی و ایثار و برابر دیدن خود با دیگران تحقق‌پذیر است<sup>(۱۴)</sup>.

علاوه بر مشاهدات تأملات خود، دیدار و گفت‌وگو با برخی از کسان که به عواقب دردناک افراط و خودرایی و قوف داشتند در تعمیق دیدگاه وی مؤثر بود. آنچه را که او در برخی از شماره‌های سروش می‌نوشت، به صورتی دیگر و به زبانی صریح‌تر در نامه‌ای که در همین دوره اقامت در استانبول میرزا عبدالرحیم طالبوف<sup>(۱۵)</sup> برای وی نوشته است می‌توان

دید. طالبوف در نامه مورخ ۱۹۰۸ خطاب به دهخدا می‌نویسد:

«امیدوارم که به زودی تمام پراکندهگان وطن، باز به ایران بازگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار کنند، یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف به غرق وطن را به ساحل نجات بکشانند... عجب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند و نی هیچ‌کس به عقیده دیگری واقعی نمی‌گذارد، سهل است، اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم و واجب‌القتل، مستبد، اعیان پرست، خود پسند و نمی‌دانم چه و چه نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا یک مثقال آرد ندارد، یعنی که نه روح دارد نه علم و نه تجربه، فقط ششلول دارد.

او در ادامه این نامه می‌نویسد:

«هر ایرانی که ملت خود را عبارت از آن سه هزار نفر که دیده‌آید بندند و ایرانی را بیدار شده حساب نمایند و به ریسمان پوسیده آنها هیزم بچینند، دیوانه است» طالبوف در این نامه تأکید می‌کند که بدون گسترش دانش و تربیت و بدون فراهم آوردن مقدمات و مصالح نمی‌توان ایران را ساخت و این کاری است که در کوتاه مدت انجام‌پذیر نیست.

دهخدا بر اساس چنین آموخته‌ها و تجربه‌هایی بود که چون به ایران بازگشت به صف اعتدالیون بوست و از جریان تندروی دوری گزید. این تغییر مشی موجب اعجاب کسانی شد، اما همچنان که اشاره کردیم او در دوران تبعید به این نتیجه مهم رسیده بود که جز از طریق بسط دانش و آگاهی و پایبندی به روش‌های معتدل و به دور از تندروی، نمی‌توان کار ایران را به سامان رسانید.

«در فاصله بازگشت به تهران و آغاز جنگ جهانی اول دهخدا گذشته از سمت نمایندگی مجلس به تحریر مقالات سیاسی و انتقادی می‌پردازد»<sup>(۱۶)</sup> و در

دیگر همه توانش به تحلیل رفته بود، پس از آن بازجویی طولانی و اهانت آمیز در ستاد ارتش، و از پاد، آمدن و بی هوشی متعاقب آن، پیرمرد به بستر افتاد، رنجوری دل بر نزاری و بیماری تن افزود و دیری نگذشت که در هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴ برای همیشه چشم از جهان فرو بست (۱۸).

### دهخدا، وطن دوست آزاد یخواه و واقع گرا

دهخدا به گواهی آثار و مواضع فکری و سیاسی اش یک ناسیونالیست آزاد یخواه است هم نوشته ها و موضوع سیاسی او در سال های جوانی معرف این گرایش اوست، و هم در مقالات و مصاحبه های سال های پایان حیات و دوره همراهی با نهضت ملی می توان به درستی این نگرش و خط مشی وطن خواهی وی را باز شناخت. اعتدال و واقع گرایی نه از آغاز، بخصوص پس از بازگشت از تبعید، همواره شیوه و شعار او بود. به ناسیونالیسم وی صبغه واقع گرایانه و معتدل بخشیده است. در پرتو این ویژگی هاست که رویکرد او نسبت به گذشته و حال از ناسیونالیست های رمانتیک تمایز می یابد.

دهخدا بر خلاف ناسیونالیست های باستان گرا، به واقعیت های موجود در زمان حال و چگونگی بنای آینده با به کارگیری مدرانه مصالح موجود، و خلق امکانات جدید می اندیشد. در مقالات و سروده های او کمتر می توان به اشارات تاریخی و اساطیری از آن گونه که در سروده های عشقی و عارف، و حتی بهار و فرخی بزدی دیده می شود، برخورد کرد. به نظر می رسد که او عمداً از پرداختن به افتخارات موهوم و یا واقعی گذشته اجتناب می ورزد، و اگر احیاناً در یکی دو جای اشعارش به عدالت کورش نیز اشارتی دارد لحن او به کلی از تفاخر و مباهات عاری است.

آنجا نیز که او درس وطن دوستی و دفاع از میهن می آموزد، با بهره گیری از تمثیلی که اجزای آن از

مطبوعات آن روزگار نشر می دهد. در جنگ جهانی او نیز به همراه مهاجران تهران را ترک می گوید و در یکی از روستاهای ایل بختیاری انزوا می جوید. در همان محل طرح فراهم آوردن مجموعه امثال و حکم و لغت نامه را می ریزد و پس از بازگشت به تهران با آشفته تر شدن اوضاع و پدیدار شدن علانم استبداد جدید، از فعالیت های سیاسی و مطبوعاتی کناره می گیرد و همه هم خود را صرف تدوین امثال و حکم و لغت نامه می کند و تا پایان عمر به این کار ادامه می دهد.

دهخدا بعد از اتمام دوره نمایندگی «در سال های ۱۳۰۰ تا جنگ جهانی اول نخست ریاست کابینه وزارت معارف را داشته، و سپس به ریاست مدرسه علوم سیاسی، که خود در آن دانش اندوخته بود رسیده، و پس از تبدیل آن مدرسه به دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تا سال ۱۳۲۰ ه. ش ریاست آن دانشکده را تصدی کرده است» (۱۷). پس از شهریور بیست دهخدا بازنشسته شد و همه وقت و توان خود را صرف لغت نامه کرد.

تغییر اوضاع بعد از سقوط حکومت اختناق نیز موجب بازگشت دهخدا به صحنه فعالیت های اجتماعی و سیاسی نشد. در طول سال های زیادی که از انتشار مقالات سیاسی اجتماعی او می گذشت او جز چند مقاله ادبی انتشار نداده بود. تنها مقارن روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق بود که یک بار دیگر عشق جوانی در وی شعله کشید، و پیرانه سر با همان شور نخستین که اینک با وقار و متانت دوران کمال آمیخته بود به حمایت از نهضت ملی بر آمد. او نهضت ملی را مکمل نهضت مشروطیت می دانست از این رو همان وظیفه ای را در قبال آن بر دوش گرفت که چهل و شش سال پیش از آن در سر مقاله شماره اول صور اسرافیل اعلام کرده بود. اما دوباره بعد از چهل و شش سال لیاخوف های دیگری در کنار محمدعلی شاه دیگر به انهدام نهضت مردم برخاستند. تاریخ یک بار دیگر تکرار شد. ولی

واقعیت‌های عینی تشکیل شده است، می‌کوشد سخنش را بر مبنای ملموس و منطقی استوار دارد و از این طریق دفاع از وطن را امری غریزی و طبیعی فرنانماید. کلامش که شیوه بیان سعدی را به خاطر می‌آورد، چنان است که گویی از یک تجربه عینی سخن می‌گوید. تجربه‌ای که هر کس دیگر می‌تواند خود را در معرض آن قرار دهد و بر درستی سخنش ایمان بیاورد.

هنوزم ز خردی به خاطر در است  
که بر لانه ماکیان برده دست  
به منقارم آن سان به سختی گزید  
که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید  
پدر خنده بر گریه‌ام زد که: هان!

وطن داری آموز از ماکیان<sup>(۱۹)</sup>  
وطن در نزد او آمیزه‌ای از خاک و خون و خاطره است. تبلور فرهنگ، تاریخ، ارزش‌ها و یاد یادگار نیاکانی است که از دیرینه‌ترین اعصار در جای‌جای آن زیسته‌اند و برای صیانت از آن خون خویش را به خاک بخشیده‌اند. اگر رودها در این سرزمین چنین پر خروش جریان می‌یابند و به خاک حیات و باروری ارزانی می‌دارند، در واقع تمثیلی است از این واقعیت که جریان خون نیاکان در رگ و رود این خاک تا به اکنون بقا و باروری آن را تضمین کرده است.

با همین تلقی است که او در شعری با نام «وطن» هئدار می‌دهد تا کار وطن را سرسری نگیرند و آن را خاک صرف، چون خاک هر جای دیگر نپندارند:

مزن سرسری پا بدین خاک، دوست  
که بس سر شد از دست، در هر بدست  
نسه دجله به خود نیلگون می‌رود  
کز اربل در آن جوی خون می‌رود  
نه رودی است جیحون و گر خود یمی است  
که با خون گردان ایران نمی است<sup>(۲۰)</sup>

در «شکوه پیرزال» هم که خانه‌اش به ستم از سوی

بیدادگران تصاحب شده است باز از زبان او داستان وطن را می‌سراید که «خانه» تمثیلی از آن است و در نظر بیگانه خاک و خشت می‌نماید اما در چشم وی و هر کس که او را بصیرتی است هر گوشه آن نشان رأفت مادر را در خود دارد و هر خشت آن خاطره پدر و نیاکان را:

هنوزم بگردد از این هول حال  
چو یاد آیدم حال آن پیر زال  
که می‌رفت و می‌گفت سیر از جهان

ریبده زکف ظالمش خان و مان  
به چشم تو این خانه سنگ است و خشت  
مرا قصر فردوس و باغ بهشت  
چه ارزد به پیش تو؟ یک مشت سیم

مرا خویش و پیوند و یار و ندیم  
به هر خشت از آن باشدم صد هزار  
به دل از زمان پدر یادگار  
نسبیم که اندر نظر ناورم

به هر گوشه صد رأفت مادرم  
کشم رخت از آن چون من تیره بخت  
که بامم در این خانه بگذاشت رخت<sup>(۲۱)</sup>

آنچه در اندیشه سیاسی دهخدا اهمیت درجه اول دارد، وطن و استقلال آن است و در مرتبه بعد توانمند ساختن کشور با استفاده درست از امکانات موجود، و تجهیز آن به ابزارهای تمدن جدید است. او بقای ایران را در گرو اقتدار آن می‌داند، و اقتدار و توانمندی را نیز، تنها از طریق فراگیری دانش‌های جدید، و برخورداری از دستاوردهای تمدن مغرب زمین ممکن می‌داند. با این حال نه فقط شیفته تمدن آن سامان نیست و هرگز چون برخی دیگر شعار تشبیه به غرب و اقتباس و اخذ بی‌رویه مظاهر تمدن را سر نمی‌دهد، بلکه از جمله معدود کسانی است که به نقد این تمدن مادی و عاری بودن از اشراق و معنویت می‌پردازد، و بر این عقیده است که در طول هزاران سال تمدنی که بشریت را راه

برده است جز آن است که در غرب متجلی شده است» (۲۲).

دهخدا این مزیت را بر شاعران دیگر عهد مشروطیت دارد که توانسته از نزدیک با مدنیت مغرب زمین آشنا شود و با اقامت در کشورهای مختلف اروپایی جنبه‌های مثبت و منفی این تمدن را بی‌واسطه تجربه کند و با میزان خرد و دانش و معنویت بسنجد. به همین سبب رویکرد او به تمدن جدید آگاهانه و مستقانه است، نه از موضع شیفتگی و سرسپردگی. در واقع او فراگیری اصولی از مظاهر تمدن را برای ارتقای توانایی‌های کشور و حفظ استقلال آن در برابر غرب می‌خواهد، نه برای محو شدن در ذایره سلطه جهانی غرب.

اقتدار ملی لازمه استقلال: دهخدا از همان دوران جوانی بدین نکته اعتقاد داشت که بقای هر کشور و ملتی وابسته به اقتدار آن است. همچنان که در نظام طبیعت ضعیف پامال است، در نظام سیاسی جهان نیز چنین است. گله و شکایت، اظهار و اثبات مظلومیت در این گیروداری که در جهان در گرفته است ره به جایی نمی‌برد. تنها راه ایران تجهیز خود با وسایل تمدن جدید و فراگیری فنون و دانش‌هایی است که اروپا به وسیله آن، سیادت و اقتدار یافته است. او این مطلب را در موارد مختلف و از جمله ضمن چند مقاله در سرش استانبول شرح داده است.

در واقع اگر او بعدها کار طاقت فرسای تدوین لغتنامه را بر دوش گرفت و بیش از سی سال رنج و محرومیت را تحمل کرد، تنها محرک او کنجکاوی علمی نبود، بلکه دهخدا بر اساس تحلیل مشخصی که از مناسبات موجود جهانی داشت و بر مبنای اعتقاد به تقویت بنیادهای ملی برای صیانت از استقلال کشور، به فرهنگ و لغت و تهیه عظیم‌ترین دایرةالمعارف در مقیاس کشور همت گماشت. در واقع این کار که در ظاهر کاملاً غیر سیاسی می‌نمود از نظر وی پیوند

استواری با استقلال ایران داشت و اگر او بدان روی آورده بود نه برای نام و نان که در جای دیگر نیز به آسانی قابل دسترسی بود، بلکه برای تحکیم مبنای استقلال کشور بود.

او در این باره به صراحت می‌نویسد:

«وقتی ضعف و انکسار ملت خود را دیدم، دانستم که ما ناگزیریم با سلاح وقت مسلح شویم و آن آموختن علوم امروزی بود. وگرنه ما را جزء ملل و حشر می‌شمرند، بر ما آقایی روا می‌بینند و آموختن آن اگر به زبان خارجی بود البته میسر نمی‌شد و اگر بر فرض محال میسر می‌گردید زبان که اساس مميزات ملیت است متزعزع (لرزان) می‌گشت. پس بایستی آن علوم و فنون را ما ترجمه کنیم و در دسترس مکاتب بگذاریم، و این میسر نمی‌شد جز بدین که اول لغات خود را بدانیم و این کار نوشتن لغتنامه شامل تمام لغات را لازم داشت. این بود که من به فکر تدوین لغتنامه افتادم» (۲۳).

کلام دهخدا به وضوح نشان می‌دهد که اهتمام او به امر لغتنامه در پیوند استوار با نمایالت وطن خواهانه وی قرار دارد که در آن پاسداری از حریم استقلال کشور مقدم بر هر کار دیگر است و اگر استقلال مبین تأمین نشود، و به گفته او «سلطه اجانب از مملکت قطع نشود» و ملت ایران روی پای خود نایستد، هیچ یک از مفاهیم آزادی و دموکراسی و ترقی و تعالی مملکت، و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق‌پذیر نیست و ملتی که در چنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند، به هیچ‌یک از این مظاهر عالیه ملیت دست نخواهند یافت» (۲۴).

استعمار، تضاد اصلی: دهخدا تضاد اصلی تاریخ معاصر ایران را، استعمار سلطه جوی غرب می‌دانست و دو نهضت بزرگ دوران حیات خود را - نهضت مشروطیت و نهضت ملی - قیام استقلال طلبانه ارزیابی می‌کرد. درباره نهضت مشروطیت بر این عقیده بود که



این قیام، جنبش استقلال طلبی بود نه قیام آزادیخواهی در مفهوم اروپایی آن<sup>(۲۵)</sup>. نهضت ملی را نیز استمرار جنبش مشروطیت می‌شمرد، و معتقد بود که «نهضت ملی ایران در اساس با نهضت مشروطیت یکسان است، و امروز هم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد، با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع ایادی بیگانگان برابر نمی‌کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد»<sup>(۲۶)</sup>.

تحلیل دهخدا از نهضت مشروطیت و رابطه استبداد داخلی و استعمار خارجی نیز در نوع خود شایسته تأمل است، و نشان می‌دهد که چگونه او در تحلیل مسایل به محور بودن مقوله استقلال توجه و اعتقاد ویژه‌ای دارد.

بر اساس تحلیل وی چون مردم ایران دیدند که بیگانگان با تحصیل امتیازهای گوناگون به تدریج بر تمام شئون مملکت تسلط می‌یابند و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را در معرض تهدید فرار می‌دهند، و برای دست‌یابی به اهداف استعماری خود یک تن از مردم ایران را که شاه نامیده می‌شد به علت ضعف نفس یا تطمیع و تهدید وسیله نیل به مقاصد خود قرار می‌دهند، بر آن شدند تا با قیام خود اصول مشروطیت را تحقق ببخشند و خود حکومت را در دست بگیرند و اختیارات شاه را محدود کنند تا اجانب نتوانند از طریق او استقلال مملکت را به نابودی تهدید کنند<sup>(۲۷)</sup>.

بدین ترتیب او مبارزه با استبداد و لزوم حاکمیت مردم را در متن مبارزه با استعمار و دست‌یابی به استقلال قرار می‌دهد و تفکیکی میان آنها قابل نمی‌شود و این در نوع خود حکایت از دریافت عمیق و اندیشه سیاسی منسجم وی دارد که در آن ضمن اولویت داشتن استقلال، آزادی، پیشرفت و حاکمیت مردم نیز پیوند جدایی‌ناپذیری با آن می‌یابند.

دهخدا چنان که خود در آخرین سال‌های زندگی، ضمن بیانیه‌ای در حمایت از نهضت ملی می‌گوید

عمری از نزدیک ناظر بر جریان‌های وقت بوده و هدفی در دوره زندگانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی و تعالی ملت نداشته است<sup>(۲۸)</sup>، گرچه غالباً در شرح حال او نوشته‌اند که وی پس از جنگ جهانی اول و از حدود سال ۱۳۰۰ از سیاست کناره گرفت، اما در واقع او هرگز از پیکار در راه استقلال و آزادی ایران کناره نداشت. حتی آنگاه که به تدوین لغت‌نامه نیز اهتمام ورزید، چنان که گفتیم در حقیقت عملش تنها انتقال از سنگری به سنگر دیگر بود اما ماهیت کوشش وی همان بود که همواره بود، ایستادن در برابر تجاوزگران و دفاع آگاهانه از استقلال کشور. خود وی نیز همین استنباط را از کار خویش دارد:

«مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمل این تعب طولیل جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی و انداشت. چه برای ناد همه طرق به روی من باز بود، و با ابدیت زمان نام را نیز چون جاه دانی نمی‌دیدم پایبند آن نیز نبودم، و می‌دیدم که شرق باید به هر نحو شده است، به اسلحه تمدن جدید مسلح گردد. نه اینکه این تمدن را خوب می‌شمردم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرده، مادی نبود»<sup>(۲۹)</sup>.

الته اگر می‌توانست در همان زمان نیز با همان زبان صریح دوره ضوراسرافیل به میدان می‌آمد و این توجه‌گران و نظریه‌پردازان بیداد و اختناق را در میان خاص و عام رسوا می‌ساخت. اما دیگر آن روزگار سرآمده بود و در زمهریر استبداد آتش شور و شوق در دل مردمان افسرده بود و آزادی در زیر چکمه نظامیان بی‌دانش و مغرور نابود شده بود. زمان دیگر بود و زبان پر کنایه و رمزآمیزی را می‌طلبد. آنچه مهم بود شکستن سکوت بود نپذیرفتن آنچه پذیرفتنش ناگزیر می‌نمود<sup>(۳۰)</sup>.

اشتغال به تحقیق و تتبع گرچه در نزد او خود گونه‌ای از پیکار استقلال‌طلبانه بود اما با این حال نباید تصور کرد که این قبیل اشتغالات وی را از نقد رفتار



مدعیان پیشرفت و تجدد که اختناق مخوفی را بر کشور او حاکم کرده بودند، باز می‌داشت. حتی به گفته دکتر زرین کوب «در همان سال‌ها که بهار و عارف و سیداشرف و دیگران هر یک به وجهی دم درکشیدند و نغمه آوازشان در گلو شکست، او از همان خلوت انزوای دنیای تنبع و تحقیق، با شیوه تازه‌ای که در شعر و شاعری دنبال می‌کرد مدعیان تجدد و آزادی خواهی را که شاعران دیگر از هیبت آن به خاموشی محکوم شده بودند، به باد انتقاد گرفت»<sup>(۳۱)</sup>.

او در شعری با نام «ان‌شالله گربه است» با استفاده از رمز و کنایه و الفاظ مغلط و زیبایی که استغراق در تحقیق را گواهی می‌داد کوشید تا در آن سوی سیمای ظاهری قهرمان داستان، کسانی را که بر شعله بیداد و اختناق می‌دمیدند و چه بسا که برخی نیز سوابق آزادی خواهی خود را چون پرده‌ای بر روی خیانت خود می‌کشیدند، بی‌نقاب کند، و به شیوه‌ای که سخن او را از فهم ساده‌بینان دور می‌داشت، به زیر مهمیز تسخر می‌گرفت.

در واقع نیز او در برابر مهم‌ترین حوادثی که بر میهنش می‌گذشت هرگز سکوت روانی نداشت و چنان که در ماجرای اشغال ایران توسط قوای بیگانه در روزهایی که از شهریور بیست آغاز شده، و همراهی و همکاری متصدیان امور کشور با تجاوزگران باز او با همان زبان رمزآمیز، بی‌کفایتی کارگزاران استبداد را که اینک مستقیماً به خدمت استعمار در آمده بودند، در شعر «آب دندان یک» خود، بر ملا کرد و آنگاه که نهضت ملی در معرض هجوم و خطر استعمار انگلیس قرار گرفت با زبان صریح‌تر آزادگان میهن را به جنگ روبه‌کافی خواند که طمع نیاکان بسته بودند:

ای مردم آزاده کج‌جا بید کج‌جا بید

آزادگسی افسرد بسیا بید بسیا بید

مانا که به یک زاویه‌خانه حریق است

هین جنبشی از خویش که از اهل سرا بید

این روبه‌کافی تا طمع از ملک ببرد  
یک‌بسا دگر پنجه شیری بنماید  
وقتی ملت ایران برای استیفای حقوق خود در برابر استعمار انگلیس قد علم کرد، او پس از حدود سی سال انزوا، با همه توان به میدان نبرد آمد و تا واپسین لحظه در صف نهضت ایستاد، و پس از شکست آن تاوان حق‌پرستی و آزادگی خویش را با تحمل آزار و اهانت حکمرانان نظامی داد. «در محیط اختناق آمیزی که مبارزان و شاعران و نویسندگان در جریان آن خود را به سکوت ملزم دیدند، دهخدا ی پیر که در آغاز ماجرا مورد تهدید و ایذا هم واقع شده بود، از ضعف و نالانی هم چیزی به پایان عمرش نمانده بود، صدای اعتراض خود را بلند کرد و با طرح قصه رمزآمیز «در چنگ دزدان» هویت کسانی را که با التزام آنها محکوم دزدان دریایی غرب - نفت خواران بریتانیا و آمریکا - شده بودند از زبان همان دزدان ناسزایی بسزا گفت»<sup>(۳۲)</sup>.

دهخدا راهی را که از جوانی آغاز کرده بود بی‌آنکه در طول زندگی بر حادثه‌اش به اعوجاج و انحراف مشهودی کشیده شود تا پایان حیات ادامه داد و از میدان‌هایی که جوهر جوانمردی و وفاداری به اصول و آرمان در آن محک می‌خورد، با سرفرازی گذشت و در اندیشه و عمل نشان داد که میهن‌دوستی حقیقی در پابندی به استقلال، آزادی و حاکمیت مردم جلوه‌گر است. در آن ناسیونالیسم عربده جوی ارتجاعی و مدعی مدرنیسم که استقلال و آزادی و همه آرمان‌های بزرگ اجتماعی را به مسلخ کشانید و راه رشد و توسعه واقعی جامعه را با نابود ساختن آزادی‌ها و درهم شکستن کسانی که بهره‌ای از شهامت و مردانگی داشتند سد کرد.

پی‌نوشت:

۱ - دیوان دهخدا، به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی، انتشارات نیرازه، تهران ۱۳۷۰، چاپ پنجم، ص ۳۰ و ۳۲

۲ - درباره شعر مرغ سحر که ری در سوگ دوست و هم نلم شهیدش میرزا جهانگیر خان شیرازی سروده است، و اهمیت آن در تاریخ شعر معاصر ایران، ر.ک: از صبا تا بیما، ج ۱، ص ۹۲ - ۹۷ - چشمه روشن، ص ۲۶۷ - ۲۶۰

۳ - آشوری، داریوش: چرند و برند دهخدا و مکان آن در طنز فارسی، بررسی کتاب، ش ۱، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۴۲

۴ - مقالات دهخدا، به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی، انتشارات فریدون علمی، تهران ۱۳۵۸، چاپ اول، ص ۶

۵ - همان، ص ۶

۶ - باکاروان حله، ص ۳۹۸

۷ - صوراسرافیل، سال اول، هفدهم ربیع الآخر ۱۳۲۵، شماره ۱

۸ - اتحادیه نظام مافی، منصوره: نخستین دهه انقلاب مشروطیت (۱۳۲۴ - ۱۳۳۴ ق) - مندرج در مجموعه ایرانیان خارج از کشور، ج ۲ سنت و تجدد، ص ۸۶۳ - ۸۶۴

درباره حزب اجتماع، ر.ک: آفری (بیر نظر) ثابت: سیسیال - مکتبایی و انقلاب مشروطیت مندرج در سنت و تجدد، ص ۸۸۳ - ۹۱۰

۹ - دیوبان، ولی الله دهخدای شاعر، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، چاپ دوم، ص ۱۸ - ۱۹

۱۰ - درباره این جوادیت، ن. ک: مقالات دهخدا (۲) به کوشش سیدمحمد دبیر سیاقی، انتشارات تیرازه، تهران ۱۳۶۲، چاپ اول، ص ۳۱۳ - ۳۲۸

۱۱ - ر.ک: صور اسرافیل - سرمقاله شماره ۱۶، ۱۸، ۱۹، مورخ ۱۴، ۲۱، ۲۸ شوال ۱۳۲۵

۱۲ - مقالات دهخدا (۲)، ص ۲۲۷

۱۳ - دهخدای شاعر، ص ۲۰ - ۲۱ برای دیدن روایت متفاوت، ن. ک: تاریخ مشروطیت کسروی، ص ۶۵۳ - ۶۵۵

۱۴ - ن. ک: سرمقاله شماره پنجم روزنامه شروش چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۲۷ ه. ق مندرج در مقالات دهخدا (۲) ص ۲۳۸ - ۲۴۳

۱۵ - برای دیدن متن کامل نامه طالبوف، ن. ک: از صبا تا بیما، ج ۱، ص ۲۸۹ - ۲۹۰

۱۶ - مقالات دهخدا، ص ۱۲

۱۷ - همان، ص ۱۹

۱۸ - درباره فعالیت های دهخدا در دوران نهضت ملی، ن. ک: مقدمه سید محمود دبیر سیاقی بر دیوان دهخدا، ص ۱۹ تا ۲۲ - برای دیدن بیانیه و مصاحبه او در حمایت از نهضت ملی و دکتر مصدق، ر.ک: مقالات دهخدا (۲) ص ۲۷۸ - ۲۷۹ - درباره چند خاطره مربوط به او در روزهای بعد از کودتا و نیز نحوه بازجویی او پس از شکست نهضت ملی، ن. ک: همان منبع ص ۳۵۱ - ۳۶۶

۱۹ - دیوان دهخدا، ص ۱۲۵

۲۰ - همان، ۱۲۴

۲۱ - همان، ۸۳ - ۸۴

۲۲ - مقالات دهخدا (۲) ص، ۱۶۵

۲۳ - همان، ۱۸۲

۲۴ - همان، ۲۸۰

۲۵ - همان، ۲۷۹

۲۶ - همان، ۲۸۰

۲۷ - همان، ۲۷۹

۲۸ - همان، ۲۷۸

۲۹ - همان، ۱۶۵

۳۰ - باکاروان حله، ص ۳۸۸

۳۱ - رعدی آذرخشی که مدتی در تدوین لغتنامه به وی کمک می کرد ضمن مقاله ای تحت عنوان دهخدای شاعر (مجله آینده، ش بهار و آذر سال ۱۳۵۸) می نویسد:

روزی در حدود سال ۱۳۰۷ از او پرسیدم شما که با نوشتن اثر اجتماعی و انتقادی چرند و برند و سرودن اشعار طنزآمیز عامیانه و جدی پایه گذار نویسی در شاخه های مختلف ادبیات ایران شدید، چرا و چگونه امروز سکونت اختیار کردید. و وقت خود را صرف نوشتن و خدمت و لغت می کنید؟ در جواب گفت، من شما را تا این حد ساده دل نمی دانستم آن آزادی دور مشروطیت را که به برکت آن صور اسرافیل نوشته می شد، آن شور و شوق مردم را به من باز دهید، تا من درباره به همان ساده و سیاق چنین بنویسم و شعر بگویم.

۳۲ - دیوان دهخدا، ص ۱۵۲ - ۱۵۶

۳۳ - باکاروان حله، ص ۳۹۱